[طرح اوليه] فقه حكومتي به مثابه فقه اداره

30 بهمن 1392

[چكيده 2](#_Toc380600232)

[واژگان كليدي 2](#_Toc380600233)

[تركيب فقه و اداره 3](#_Toc380600234)

[تعريف اداره (مضافٌ اليه) 3](#_Toc380600235)

[تعريف فقه (مضاف) 3](#_Toc380600236)

[تعريف تركيب اضافي 3](#_Toc380600237)

[تخصيص مضافٌ اليه به مضاف 3](#_Toc380600238)

[بعضيّه بودن «فقه» براي «اداره» 3](#_Toc380600239)

[تخصيص مضاف به مضافٌ اليه 3](#_Toc380600240)

[موضوع بودن «اداره» براي «فقه» 4](#_Toc380600241)

[عملكرد بودن «اداره» براي «فقه» 4](#_Toc380600242)

[تخصيص متقابل مضاف و مضافٌ اليه 4](#_Toc380600243)

[حصّه مشتركه «فقه» و «اداره» (عموم و خصوص مِن وجه) 4](#_Toc380600244)

[توصيف مضاف با مضافٌ اليه 4](#_Toc380600245)

[انتظارات از فقه (خاستگاه عيني) 5](#_Toc380600246)

[فقه حداقلي 5](#_Toc380600247)

[فقه پويا و پاسخگو 5](#_Toc380600248)

[فقه نظام‌ساز 5](#_Toc380600249)

[جايگاه و گستره فقه اداره 6](#_Toc380600250)

[سطوح فلسفي اداره 7](#_Toc380600251)

[سطوح مديريتي اداره 7](#_Toc380600252)

[سطوح فقهي اداره 7](#_Toc380600253)

[پيش‌فرض‌هاي فقه اداره (پايگاه نظري) 8](#_Toc380600254)

[مباني فلسفي مضاف 9](#_Toc380600255)

[فلسفه جامعه‌شناسي 9](#_Toc380600256)

[فلسفه انسان‌شناسي 9](#_Toc380600257)

[فلسفه زيست‌شناسي 9](#_Toc380600258)

[فلسفه فيزيك 9](#_Toc380600259)

[مباني فلسفي مطلق (فلسفه اولي) 9](#_Toc380600260)

[مباني منطقي 9](#_Toc380600261)

[مباني كلامي 9](#_Toc380600262)

[مبادي فقهي 9](#_Toc380600263)

[مباني اصولي 11](#_Toc380600264)

[نظام فقه اداره 12](#_Toc380600265)

# چكيده

[خلاصه‌اي حداكثر 300 كلمه‌اي]

# واژگان كليدي

[حداقل چهار كليدواژه]

# تركيب فقه و اداره

[توضيح اين‌كه وقتي دو اصطلاح با هم تركيب مي‌شوند بايد هر كدام را مستقلاً تعريف نمود و سپس به تعريف صحيحي از تركيب آن‌ها دست پيدا كرد]

## تعريف اداره (مضافٌ اليه)

[تعاريف رايج از اصطلاح «اداره» جمع‌آوري مي‌شود و در نهايت يكي از تعاريف به جهت شهرت يا متناسب بودن با موضوع بحث گزينش خواهد شد]

## تعريف فقه (مضاف)

[تعاريفي كه از فقه ارائه شده تجميع گرديده و تعريف منتخب تشريح مي‌گردد]

## تعريف تركيب اضافي

[توضيح داده مي‌شود كه اضافه شدن دو اصطلاح مذكور با هم نياز به تحليل دارد، بايد بدانيم اين نوع اضافه چه غرضي را در خود نهان دارد و چه نوع اضافه‌ايست، پس بايد ابتدا انواع اضافه‌ها را بررسي كنيم]

### تخصيص مضافٌ اليه به مضاف

[گاهي هدف از اضافه كردن نشان دادن بخشي از مضافٌ اليه است، يعني عامّ و خاصّ مطلق هستند و اولي داخل در دومي بوده به حصّه‌اي از آن اشاره مي‌نمايد]

#### بعضيّه بودن «فقه» براي «اداره»

[تطبيق اين احتمال به «فقه اداره» كه در آن صورت اداره يك مجموعه وسيعي از مفاهيم است كه بخشي از آن به «فقه اداره» اختصاص دارد. تعريف فقه اداره در اين حالت چه خواهد بود؟]

### تخصيص مضاف به مضافٌ اليه

[يك احتمال ديگر براي اضافه كردن اصطلاحات اين است كه مضاف يك عامّ است كه به واسطه واژه دوم تخصيص خورده است]

#### موضوع بودن «اداره» براي «فقه»

[در اين حالت «فقه» مفهومي وسيع و شامل است كه موضوعات بسيار زيادي را در بر گرفته است. يكي از اين موضوعات «اداره» است، در كنار «صلوة» و «صوم» و «حج» و…]

#### عملكرد بودن «اداره» براي «فقه»

[يكي ديگر از فروض اين‌كه اداره خاصّ و فقه عامّ باشد، اين‌كه فقه عملكردهاي متنوّعي دارد كه يكي از اين عملكردها اين است كه «اداره» نمايد. «اداره» در اين حالت فعلِ فقه است. در كنار ساير افعال و كاركردهاي فقه كه مثلاً تعيين تكليف فرد نيز يكي از كاركردهاي فقه است.]

### تخصيص متقابل مضاف و مضافٌ اليه

[هر كدام از دو اصطلاح مجموعه مفاهيم خود را دارد، ولي بخشي از آن‌ها با هم مرتبط و متداخل است.]

#### C:\Users\Test\Desktop\فقه و اداره.pngحصّه مشتركه «فقه» و «اداره» (عموم و خصوص مِن وجه)

[فقه اداره حاكي از بخش مرتبط فقه و اداره است.]

### توصيف مضاف با مضافٌ اليه

[هيچكدام از دو اصطلاح قصد تخصيص يكديگر را ندارند، نه يك‌طرفه و نه دوسويه و متقابل. بلكه اصطلاح دوم درصدد توصيف اصطلاح اول است. به اين نوع از تركيب نيز اصلاً تركيب اضافي گفته نمي‌شود، به آن در ادبيات مي‌گويند: تركيب وصفي. مانند: سيب سرخ. در اين حالت «اداره» نقش توصيف‌كننده براي «فقه» دارد. اشاره به فرمايش امام در منشور روحانيت كه «فقه تئوري كامل و واقعي اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است»]

[نسبت توصيفي بودن تركيب «فقه اداره» با اضافه بياني چه تفاوتي دارد؟

آيا شما اضافه بياني مانند «كتاب مفاتيح الجنان» را جزو تخصيص «مضاف اليه » به «مضاف» مي دانيد يا اينكه تركيب وصفي قلمداد مي كنيد.

معناي تركيب وصفي چيست؟ آيا منظور شما اين است كه تر كيب «فقه اداره» تركيب مرخم شده¬ي «فقه اداره اي» است؟ و از اين پس به جاي «فقه الاداره» بايد بگوييم «الفقه الاداري»؟ فكر مي كنم بهتر باشد خيلي با قسطعيت درباره «اضافه بياني» اظهار نظر نكنيم و نتيجه را به صورت احتمال مطرح كنيم.]

[با اين تقرير شايد بتوان دفاع كرد كه فقه اداره نيز به جاي تعبير «فقه اداره اي » به كار رفته و مقصود از ان اين است كه فقه حكومتي، از جنس عقلانيت اداره نظامات اجتماعي است، نه از جنس طراحي نظامات ايستا و يا فقه حكم موضوعات منفصل از يكديگر.

از جنس عقلانيت اداره بودن، يعني اينكه از سنخ برنامه انتقال و نسخه درمان است و در صدد مديريت شيب تحولات است]

# انتظارات از فقه (خاستگاه عيني)

[بر اساس مدل «خاستگاه، جايگاه، پايگاه» به بحث «فقه اداره» نظر مي‌افكنيم. ابتدا بايد بررسي كنيم كه چرا به فقه اداره نياز افتاده است. پس نظريات در انتظارات از فقه را فهرست و طبقه‌بندي مي‌كنيم.]

[بي ترديد بحث تطبيقي به مبحث انتظارات از فقه و طبقه بندي آنها مي تواند در تشريح بحث مختار مفيد باشد، ولي ملاحظه اصلي در اين خصوص با توجه به حجم مطالب و سقف مقاله، «مديريتي» است.

در صورت ضيق مجال، شايد بتوان مبحث انتظار از «فقه اداره» را مستقيم، بر پايه همان تشريح تركيب فقه اداره بيان كرد و از دقت در مفهوم مختار از فقه و اداره، به توضيح نظريه مختار در خصوص «انتظار و خاستگاه» آن پرداخت.]

[البته كه اگر به «سقف» برسيم، ناگزير بايد بعضي سرفصل‌ها را حذف نمود. اما چون فيش‌هايي از آقاي ميرباقري داشتم كه در جلسه 15 مبادي اصول ناگهان بحث آسيدمنير را متوقف كرده و «انتظارات از فقه» را طرح مي‌نمايند و آسيدمنير نيز به اين بحث مي‌پردازد، به نظرم يكي از گلوگاه‌هاي بحث است. خيلي از كساني كه امروزه درباره «فقه حكومتي» نظر مي‌دهند نيز در اين چالش مي‌افتند. تصور مي‌كنم اين «خاستگاه» در سه‌گانه مورد نظر است. البته كه مي‌شود آن را خلاصه برگزار كرد و اگر «سقف» كوتاه است، سريع جمعش كرد. مثلاً با طرح يك خطي و تنها با مثلا يك يا دو ارجاع كوتاه.]

## فقه حداقلي

[آن دسته‌اي كه اعتقاد دارند نبايد از فقهي كه به متون 1400 سال پيش متكي است انتظار داشته باشيم مشكلات امروز را حل نمايد. هم سروش و هم مجتهدشبستري و هم حجاريان در اين زمينه حرف‌هاي مشهوري دارند]

## فقه پويا و پاسخگو

[با اتكا به همين ابواب فقهي موجود مي‌توانيم در دايره «تكليف» وارد شده و هر چه مشكلات روز است حل نماييم و به تمامي مسائل مستحدثه پاسخ گوييم. به شرط آن‌كه داخل منطقةالفراغ نگرديم]

## فقه نظام‌ساز

[تفاوت خاستگاه و ضرورتهاي اجتماعي در اين تلقي است كه انقلاب اسلامي

را نه صرفا در مقابل موضوعات دنياي مدرن مي بيند و نه صرفا در برابر

نظامات اجتماعي مدرن بلكه رقيب اصلي انقلاب اسلامي را جريان مديريت

اجتماعي طاغوتي مدرن مي بيند كه از طريق مديريت نظامات اجتماعي، هجمه اي

هم جانبه را به نظام ولايت فقيه سامان داده است.]

[همانطور كه مستحضريد اصطلاح «فقه نظامات» (فقه نظام ساز) در ادبيات درس خارج استاد ميرباقري، معنايي مغاير با «فقه اداره» دارد.

در اين ادبيات، فقه نظام ساز هر چند نگاهي كل نگر دارد ولي نگاهي تحولي به نظامات اجتماعي نداشته و لذا موضوع مطالعه اش «نظامات متغير اجتماعي» نيست. (نظريه شهيد صدر و تابعين)

برخلاف فقه اداره كه موضوعش »كل اجتماعي متغير» است و اساسا به دنبال «سرپرستي نظامات اجتماعي» است؛ نه طراحي «نظامات ايستاي جامعه» و نه »سرپرستي آحاد جامعه»!]

[فقه نظام سازي و يا فقه نظامات، در حال حاضر مدعياني دارد ك عمدتا شاگردان شهيد صدر هستند.

نكته مهم در تقرير اين جريان فكري اين است كه تلقي ايشان از «نظام» و «نظام سازي» در عين شباهتهايي كه به ديدگاه سيدمنير دارد از جمله «توجه به ارتباط بين موضوعات اجتماعي» و همچنين ارتباط بين احكام و لزوم استنباط نظام احكام»، در عين حال داراي يك تفاوت جدي است كه در اصل، ريشه اصلي تفاوت جريان فرهنگستان با جريان شهيد صدر محسوب مي شود و آن اين است كه صدريان تلقي اي كه از نظامات اجتماعي مانند نظام اقتصاد اسلامي، نظام سياسي اسلام و غيره دارند، نوعي ثبات و به تعبير آقاي هادوي جهان شمولي در آن اشراب شده است. كأنه معتقدند كه نظام سازي عبارت است از استباط مجموعه وار احكام ثابت ديني.

به نظرم مي رسد كه شواهد زيادي مي توان براي ادعاي فوق دست و پا كرد. از جمله اينكه :

1ـ شهيد صدر فرايند نظام سازي يا به اصطلاح خودش مذهب سازي و مكتب سازي را حركت از احكام فقهي به سمت مبنا و سپس حركت از مبنا به سمت نظام احكام مي داند كه نتيجه آن ، ساخت منظومه اي از فتاواي رايج در فقه سنتي است. (هر چند كه فقيه مي تواند از فتاواي ديگر مجتهدان نيز كه با مبناي نظام سازي وي سازگار است، گزينش كند، ولو با فتواي خودش در تعارض باشد)

2ـ ادعاي شهيد صدر مبني بر اسلامي و غير اسلامي بردار نبودن «علم اقتصاد» و يا «علم سياست»، خود شاهد ديگري بر ايستا بودن مفهوم «نظام سازي» در اين جريان فكري است.

3ـ شاهد ديگر اينكه شاگردان شهيد صدر نيز در مقام تبيين نظريه شهيد صدر ادعايي جز اين نكرده اند. به عنوان مثال جناب آقاي هادوي به صراحت اعلام مي كند كه «استنباط نظام» يعني «استنباط نهادها و روابط آنها از منظر اسلام» كه يكي از خصوصيات اين نظام استنباط شده، جهان شمول بودن آن است. همچنين جناب آقاي اراكي نيز كه به نظر حقير بهترين تقرير و فهم را در بين شاگردان شهيد صدر از مباحث نظام سازي دارد، نيز تلقي ايستايي از نظام سازي دارد و مثلا در حوزه سياسي، چيزي شبيه «قانون اساسي» مد نظرشان است.

4ـ شاهد آخري كه عرض مي كنم اين است كه خود شهيد صدر در مقدمه اقتصادنا به صراحت اعلام مي كند كه مكتب اقتصادي اسلام داراي دو وجه ثابت و متغير است كه وجه ثابت آن در چارچوب «احكام الزامي اسلام»، استنباطي است، و وجه متغير آن، «منطقه الفراغ» است كه در يد ولايت حاكم اسلامي اسلامي است و اوست كه در اين منطقه بر اساس اهداف عاليه اسلام و مصالح امت اسلامي، حكم جعل مي كند.

به صورت خلاصه اينكه اين ديدگاه با ديدگاه فرهنگستان كه در عين ملاحظه «نظامات اجتماعي» ، «وجه تغيير در اين نظامات» را نيز ملحوظ دارد و نگاهي مديريتي به طراحي نظامات اجتماعي دارد تفاوت جوهري دارد.

ـ همانطور كه فرموديد فكر مي كنم تعبير «سرپرستي نظامات اجتماعي» تعبير خوبي باشد. ]

# جايگاه و گستره فقه اداره

[با توجه به اين‌كه «اداره» سطوح مختلف و گسترده‌اي دارد، فقه اداره چه گستره‌اي را شامل مي‌شود؟]

[اين عنوان براي بنده خيلي فهم نشد كه مي خواهد به چه سوالي پاسخ بدهد.

آيا مي خواهد بگويد فقه اداره چه علومي را به عنوان هم عرض خود به رسميت مي شناسد؟

آيا مي خواهد بگويد كه در هندسه معرفتي جامعه ديني در چه جايگاهي است؟

آيا مي خواهد بگويد كه فقه اداره داراي چه سطوح دروني است؟

آيا مي خواهد بگويد كه در امر اداره تا چه اندازه و در چه سطحي دخالت مي كند؟

فكر مي كنم منظور حضرتعالي همين مورد آخر باشد.

اگر چنين است ورود به اين مسئله به نحو تفصيلي چه آورده اي براي مقاله مي تواند داشته باشد؟

آيا توضيح معناي «تركيب فقه اداره» و «خاستگاه و انتظار ما از فقه اداره» پاسخي به همين سوال نيست؟]

[تلقي بنده از مباحث سيدمنير اين است كه فقه اداره در تمامي مراحل اداره حضور دارد و در هر سه سطح «توسعه» ، «كلان» و «خرد» نظام اجتماعي نياز به فقاهت حكومتي داريم، هرچند كه ورود فقه حكومتي به هر يك از اين سه سطح، با رعايت الزامات و اقتضائات خاصي است.

شاهد و يا حتي دليل بر اين ادعا نيز تقسيم مراحل حكم حكومتي توسط سيدمنير (در اواسط دوره 95 جلسه اي مبادي علم اصول) به سه سطح «احكام جهتي»، «احكام مقومات» و «احكام تناسبات» است.

در اين تقسيم سيد منير تلاش مي كند تا رابطه اين سه سطح را توضيح دهد و همچنين نحوه جعل هر يك (تنجيزي و يا تعليقي بودن هر يك) را بيان كند.

نكته مهم در اين قسمت اين است كه استنباط احكام جهتي و مقومات تنجيزي است و ربطي به وضعيت نظام فاعليت اجتماعي ندارد، ولي استنباط مرحله تناسبات، تعليقي است و متقوم به كيفيت فاعليت جامعه است.

در اين مرحله اساسا موضوع شناسي و حكم شناسي پيوندي وثيق و متقابلي برقرار مي كنند و محصولات سه روش «تفقه»، «معادله سازي» و «مدل سازي» متقوم مي شوند

بر اين اساس به ذهن ناقص بنده مي رسد كه نبايد فقه اداره را صرفا به سطح توسعه منحصر دانست.]

## سطوح فلسفي اداره

[فلاسفه اداره را سه بخش كرده‌اند تحت عنوان «حكمت عملي»: اداره خود (اخلاق)، اداره خانه (تدبير منزل) و اداره جامعه (سياست مُدُن). فقه اداره تا چه ميزان پيش مي‌رود؟ آيا به اخلاق فردي هم نظر مي‌كند؟]

## سطوح مديريتي اداره

[غربي‌ها نيز نظريات مدرني در طبقه‌بندي اداره دارند؛ مديريت راهبردي، مديريت بازارهاي آزاد، مديريت دولتي و غيردولتي، مديريت بنگاه‌هاي اقتصادي و… روشن شود كه فقه اداره در چه رتبه‌اي از اين مديريت قرار دارد.]

## سطوح فقهي اداره

[جمع‌بندي سطوحي كه از طبقه‌بندي‌هاي فلسفي و مديريتي استخراج شد تحت عنوان سطوح فقهي اداره منقّح و روشن مي‌شود كه ما در فقه اداره دقيقاً با چه گستره‌اي از بحث اداره مواجه هستيم]

# پيش‌فرض‌هاي فقه اداره (پايگاه نظري)

[توضيح اين‌كه چه مفروضاتي بايد پذيرفته شود تا صحبت از فقه اداره ممكن و معقول گردد. و گرنه ما را به خير و فقه اداره را به سلامت]

[بنده كاملا قبول دارم كه بحث از حدود و ثغور مباني يك علم، ورود در چاه ويلي است كه بيرون آمدن از آن اگر نگوييم محال، لااقل بسيار مشكل است.

نكته مهم در اين باره اين است كه در شمردن مباني يك علم، تا كجا پيش رويم و تا كجاي مفاهيم بالا دستي را مبناي آن علم قلمداد كنيم.

بي ترديد از لحاظ مفهومي اين امكان دارد كه انسان در هر بحثي، تا بداهت وغيرقابل انكارها پيش برود و تاثيرات شروع از بداهت يا غيرقابل انكارها را تا پايين دست، رصد كند.

در جلساتي با آقاي ميرباقري داشتيم اين مطلب به كرات تكرار شد و همواره ناقص رها مي شد.

تا اينكه بالاخره طرحي آماده شد و به گفتگو گذاشته شد و تا حدي مقبول افتاد.

سعي مي كنم به صورت خلاصه امهات جمع بندي را عرض كنم شايد در تنظيم حضرتعالي نيز كمك كند.

1ـ براي طبقه بندي مباني يك علم بايد مفهوم مركز ي آن علم شناسايي شود.

2ـ طبقه بندي مباني به قريب و بعيد (با مسامحه در اين تعبير) از ملاحظه نحو تاثير مباني بالادستي در اين مفهوم مركزي امكان پذير است.

3ـ مفهوم مركزي همان مفهومي است كه همه گزاره هاي يك علم، بسط آن مفهوم يا مصداق آن هستند.

4ـ در علم فقه، مفهوم مركزي، مفهوم «حكم» است.

5ـ اضلاع و ابعاد حكم، عبارتند از «شان شارع»، «شان مخاطب» و «شان موضوع» كه در مجموع مي توان آنها را «شان تخاطب» ناميد.

6ـ لذا سوالاتي در خصوص ابعاد شان تخاطب بايد طرح شود كه در حقيقت اين سوالات، مجاري تاثيرگذاري علوم بالادستي در علم فقه است.

7ـ بر اين اساس سه مسئله «چيستي جامعه» به عنوان موضوع، «چيستي حكومت» به عنوان مخاطب و «چيستي شارع» سه مسئله اي هستند كه مباني مختلف كلامي، جامعه شناسي،معرفتشناسي، منطقي و غيره از اين طريق تاثير مي گذارند.

8 ـ با اين طرح در توضيح مباني، به جاي اينكه از طبقه بندي علوم شروع كنيم و از مباني كلامي و انسان شناسي و غيره صحبت كنيم، سوالاتي موضوعي طرح مي كنيم و خود را از اين حيث وبيث را رها مي كنيم.

از مزاياي بسيار مهم اين شيوه، پرهيز از كلي گويي در بررسي مباني و انتزاعي نشدن پيش فرضها مي شود.]

[پس طبق فرمايش شما پايگاه نظري را به سه سرفصل «چيستي جامعه»، «چيستي حكومت» و «چيستي شارع» ختم كنيم و اين‌ها را «مباني فقه اداره» بدانيم]

## مباني فلسفي مضاف

[بيان اين مطلب كه بعضي فلسفه‌هاي مضاف نقش مستقيم در پذيرش فقه اداره يا رد آن دارند]

### فلسفه جامعه‌شناسي

[تفاوت تلقي از حكومت و رسالت آن در اين رويكرد از فقه حكومتي]

[بحث از اين‌كه اگر جامعه را حقيقت بدانيم يا اعتباري چه بلايي سر فقه مي‌آيد]

### فلسفه انسان‌شناسي

[تلقّي ما از انسان چه باشد كه وارد فقه اداره شويم. اگر انسان را مسئول مديريت اجتماع بدانيم و عقل او را محور بگيريم، بحث از فقه اداره چرا؟]

### فلسفه زيست‌شناسي

[ريشه انسان‌شناسي امروز در زيست‌شناسي است (طبق نظر استاد حسيني). اگر اين ارتباط را نشان دهيم، معلوم مي‌شود كه چون زيست‌شناسي آمده و انسان را به مغز و جسم تعريف كرده و روح را حذف كرده، عملاً آخرت و قيامت هم شوخي مي‌شود و جامعه تعريف مادي پيدا مي‌كند و اصلاً جايي براي فقه اداره نيست]

### فلسفه فيزيك

[زيست متكي به فيزيك است و رويكردهاي مدرن در توصيف «هستي» از فيزيك بيرون آمده است. اگر همين نظريات در توصيف ذرات بنيادي و پيدايش آن‌ها و رابطه علّي در فيزيك مفروض گرفته شود، قطعاً زيست‌شناسي هم اختيار انسان را به مغز و اعصاب تعريف كرده و انسان‌شناسي ماترياليستي حاكم مي‌شود و فقه اداره پر]

## مباني فلسفي مطلق (فلسفه اولي)

[به سراغ فلسفه حكمت متعاليه مي‌رويم با قرائت علاّمه طباطبايي و نشان مي‌دهيم كه چطور با اصيل شدن وجود و اعتباري شدن ماهيت، جامعه امري اعتباري مي‌گردد و اختيار نفي شده و به جبر كشيده مي‌شود و كثرات نفي شده و همه چيز به وحدت منتهي مي‌شود با رابطه عليّتي كه علّت و معلول در آن متحدند و بسيط و يكپارچه و غيرمركّب. چه فلسفه‌اي بايد داشته باشيم تا بتوانيم از فقه اداره صحبت كنيم؟]

## مباني منطقي

[نظريه‌هاي تفكر و حركت از معلوم به مجهول بايد بررسي شود. شيوه پيدايش درك در ذهن انسان را مشخص نماييم كه بايد چه باشد تا سخن از فقه اداره ممكن گردد]

## مباني كلامي

[تفاوت تلقي از دين در اين رويكرد از فقه حكومتي]

[مشابه همان مباني كلامي كه استاد ميرباقري طرح فرمودند]

## مبادي فقهي

[تفاوت تلقي از فقه در اين رويكرد از فقه حكومتي؛ در اين رويكرد فقه

حكومتي، صرفا فقه احكام تكليفي نيست، بلكه شامل فقه احكام ارزشي و

توصيفي نيز مي شود. ديگر اينكه فقه در اين رويكرد موضوعش رفتار فرد نيست.

بلكه موضوع آن اعم از فرد و جامعه و حاكميت و شامل عرصه روحي ، ذهني و

رفتاري (سياست؛ فرهنگ و اقتصاد) مي شود. علاوه براين نكته مهم اين است كه

خروجي فقه اداره (سرپرستي)، برنامه انتقال از وضعيت موجود به وضعيت مطلوب

است.]

[مفاد اين عنوان علي الظاهر همان چيزي است كه شما در ابتدا به عنوان تعريف فقه اداره در صدد بيان آن بوديد.

لذا اساسا اين مطالب، مفاد تلقي مختار شما از خود فقه اداره است درحالي كه در قسمت پيش فرضها لازم است كه مباني اين تلقي بحث شود.]

[واقع امر اين است كه اين تعاريف و اصطلاحات از جاهاي بسيار مشكل است و حجاب اصطلاح نيز به محجوب ماندن حقيقت را مضاعف كرده است.

در عين حال بنده به صورت مختصر جمع بندي خود را از جلسات پژوهشي استاد ميرباقري عرض مي كنم:

1ـ براي بررسي مسئله فقه حكومتي را لازم است كه آن را در سه سطح «فلسفه»، «روش» و «مصداق» بررسي كنيم. در سطح «فلسفه فقه حكومتي»، به مباحث ناظر به مفهوم مركزي فقه يعني «حكم شناسي» پرداخته مي شود.

در سطح «روش فقه حكومتي» به مباحث روشي و منطقي فقه حكومتي پرداخته مي شود كه متناظر «علم اصول فقه » مي شود.

در سطح «مصداق فقه حكومتي» نيز مرحله استنباط احكام از منابع است. كه «إسناد» صورت مي گيرد.

2ـ در يك تقسيم ديگر لازم است هر يك از اين سه سطح به سه مرحله «مبادي»، «مباني» و «نتايج» تقسيم شود.

«مبادي» به تحليل مسئله شناسي و تلقي از شرايط اجتماعي مي پردازد.

«مباني» به تحليل پيش فرضهاي ذهني پيشيني مي پردازد.

و «نتايج»، محصول و دستاوردهاي نهايي هر سطحي است.

3ـ بر اساس اين دو برش، بررسي تعريف و تعيين حدود ثغور فقه حكومتي با توجه به بازگشت آن به «ماهيت و ابعاد حكم شرعي»، جزو مباحث «فلسفه فقهي» است.

و مباحث مربوط به « روش فقاهت»، اختصاص به سطح بعدي دارد.

در ميان مباحث «فلسفه فقهي» نيز «خود تصوير از فقه حكومتي همچنين بررسي موضوع، مقياس، ماهيت، مكلف، متعلق ، تقسيمات احكام و غيره» را مي توان جزو «نتايج فلسفه فقه» قلمداد كرد.

مباني تعريف هم همانطور كه گذشت عبارتند از تحليل سه مسئله «حكومت شناسي»، «جامعه شناسي» و «شان شارع شناسي» (شان تخاطب)

مبادي تعريف هم عبارتست از تحليل از شرايط اجتماعي و نيازمنديهاي جامعه ديني در كوران حوادث مستحدثه.

بر اساس اين طرح آنچه حضرتعالي به عنوان مبادي فقهي نامگذاري كرده ايد، جزو «نتايج فلسفه فقه» و يا به تعبير ديگر بخشي از تعريف فقه حكومتي است.

و آنچه كه به عنوان انتظار از فقه آورده ايد جزو «مبادي فلسقه فقه» محسوب مي شود.

و بقيه موارد ـ به جز مباني اصولي ـ، را مي بايست در «مباني فلسفه فقهي» طبقه بندي كرد.]

## مباني اصولي

[اگر بشود كه لوازم اين ديدگاه را در بحث «علم اصول» هم بيان شود،

بسيار مناسب است.]

[در بحث علم اصول مي توان مباحث

گسترده اي از ساختار گرفته تا زيرساختهاي عقلي، عقلايي و عرفي بيان كرد.

علاوه براين مي توان در قالبهاي فرهنگستان مانند مبادي، مباني و نتايج

استفاده كرد.]

[همانطور كه مستحضريد بحث از مباني اصولي، در رتبه بعد از تصوير و تعريف شما از فقه اداره است.

لذا هر چند تحقق مصاديق احكام فقه حكومتي، از طريق «علم اصول» گذر مي كند ولي مباني اصولي، پيش فرض تلقي و تعريف شما از فقه اداره نيست ولذا بنده تعبير به «لوازم» تلقي مختار در علم اصول كرده بودم.]

[فكر كنم توضيحات قبلي ام فكر مي كنم تا حدودي ذهنيت بنده را توضيح مي دهد.

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| **سطوح**  **مراحل** | **مبادي** | **مباني** | **نتايج** |
| **فلسفه فقه حكومتي** | **خاستگاه اجتماعي و ضرورتهاي عيني حاكم بر تصوير از حكم** | **مباني كلامي، هستي شناسي، منطقي و غيره در بررسي شأن شارع، شأن مخاطب، شأن موضوع، شأن حكم (شان تخاطب)** | **تصوير از فقه حكومتي از طريق تعيين «ماهيت، مكلف، موضوع، سنخ، تقسيمات، كيفيت امتثال»** |
| **روش فقه حكومتي** | **خاستگاه اجتماعي و ضرورتهاي عيني حاكم بر قاعده مندي فرآيند استنباط حكم** | **مباني حاكم بر توليد قواعد در علم اصول مانند حجيت ذاتي يقين و يا تصوير خاص از حجيت عقلاء، عقل و عرف** | **تصوير كلي و طبقه بندي قواعد علم اصول** |
| **مصداق فقه حكومتي** | **بررسي پيشينه و شرايط اجتماعي بروز و ظهور مصاديق متنوع احكام حكومتي (احتمالاً)ز ني : توضیحات قبلی ام فکر می کنم تا حدودی ذهنیت بنده را توضیح می دهد.و «نتایج فلسفه فقه» و یا به تعبیر دیگر بخشی از تعریف فقه** | **مباني دروني فقه براي استنباط حكم حكومتي در خصوص يك مسئله خاص**  **(كبريات استدلالهاي فقهي)** | **دستيابي به احكام موردي فقه حكومتي و ارزيابي احكام گذشته** |

]

# نظام فقه اداره

[در اين بخش يك جمع‌‌بندي از كل مطالب سرفصل‌هاي قبلي ارائه مي‌شود و توضيح كه فقه اداره خودش يك «نظام» دارد، نظامي از اصطلاحات و مفاهيم كه در ارتباط با هم قرار گرفته‌اند. بايد اين نظام يكپارچه ديده شده و توصيف شود تا بتوان به سمت توليد فقه اداره حركت كرد]